

آثار و فواید ایمان به خدا

بهجت و انبساط

اولین اثر ایمان مذهبی، از نظر بهجت زایی و انبساط آفرینی، «خوشبینی» است. خوشبینی به جهان و خلقت و هستی. ایمان مذهبی از آن جهت که تلقی انسان را نسبت به جهان شکل خاص می دهد، به این نحو که آفرینش را هدفدار و هدف را خیر و تکامل و سعادت معرفی می کند. طبعاً دید انسان را نسبت به نظام کلی هستی و قوانین حاکم بر آن خوشبینانه می سازد. حالت فرد با ایمان در کشور هستی، مانند حالت فردی است که در کشوری زندگی می کند که قوانین و تشکیلات و نظامات آن کشور را صحیح و عادلانه می داند، به حسن نیت گردانندگان اصلی کشور نیز ایمان دارد و قهراً زمینه ترقی و تعالی را برای خودش و همه افراد دیگر فراهم می بیند و معتقد است که تنها چیزی که ممکن است موجب عقب ماندگی او بشود تنبلی و بی تجربگی خود او و انسان هایی مانند اوست که مانند او مکلف و مسؤول اند.

از نظر چنین شخصی، مسؤول عقب ماندگی او خودش است نه تشکیلات و نظامات کشور، و هر نقصی وجود دارد از آنجاست که او و امثال او وظیفه و مسؤولیت خویش را انجام نداده اند. این اندیشه طبعاً او را به غیرت می آورد و با خوشبینی و امیدواری به حرکت و جنبش و امی دارد.

دومین اثر ایمان مذهبی از نظر بهجت زایی و انبساط آفرینی، «روشندلی» است. انسان همینکه به حکم ایمان مذهبی جهان را به نور حق و حقیقت روشن دید، همین روشن بینی، فضای روح او را روشن می کند و در حکم چراغی می گردد که در درونش روشن شده باشد، برخلاف یک فرد بی ایمان که جهان در نظرش پوچ است، تاریک است، خالی از درک و بینش و روشنایی است، و به همین سبب خانه دل خودش هم در این تاریکخانه که خود فرض کرده تاریک و مظلوم است.

سومین اثر ایمان مذهبی از نظر تولید بهجت و انبساط، امیدواری به نتیجه خوب تلاش خوب است .

از نظر منطق مادی، جهان نسبت به مردمی که در راه صحیح و یا راه باطل، می روند بی تفاوت است؛ نتیجه کارشان بسته است تنها به یک چیز: «مقدار تلاش» و بس .

ولی در منطق فرد با ایمان، جهان نسبت به تلاش این دو دسته بی طرف و بی تفاوت نیست؛ عکس العمل جهان در برابر این دو نوع تلاش یکسان نیست، بلکه دستگاه آفرینش حامی مردمی است که در راه حق و حقیقت و درستی و عدالت و خیرخواهی تلاش می کنند :

إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ (1) .

اگر خدا را یاری کنید (در راه حق گام بردارید) خداوند شما را یاری می کند .

إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (2) .

اجر و پاداش نیکوکاران هرگز هدر نمی رود .

چهارمین اثر ایمان مذهبی از نظرگاه بهجت و انبساط، «آرامش خاطر» است. انسان فطرتاً جویای سعادت خویش است؛ آنچه مایه سعادت انسان می گردد دو چیز است: ۱. تلاش 2. اطمینان به شرایط محیط. تکلیف انسان با خودش روشن است. از این ناحیه اضطرابی دست نمی دهد، آنچه که انسان را به اضطراب و نگرانی می کشاند و آدمی تکلیف خویش را در باره او روشن نمی بیند جهان است .

آیا کار خوب فایده دارد؟ آیا صداقت و امانت بیهوده است؟ آیا با همه تلاش ها و انجام وظیفه ها پایان کار محرومیت است؟ اینجاست که دلهره و اضطراب در مهیب ترین شکل ها رخ می نماید .

ایمان مذهبی به حکم اینکه به انسان که یک طرف معامله است، نسبت به جهان که طرف دیگر معامله است، اعتماد و اطمینان می بخشد، دلهره و نگرانی نسبت به رفتار جهان را در برابر انسان زایل می سازد و به جای آن به او آرامش خاطر می دهد .

یکی دیگر از آثار ایمان مذهبی از جنبه انبساط بخشی، برخورداری بیشتر از یک سلسله لذت هاست که «لذت معنوی» نامیده می شود. [لذت های معنوی] لذت هایی است که با عمق روح و وجدان آدمی مربوط است و به هیچ عضو خاص مربوط نیست و تحت تأثیر برقراری رابطه با یک ماده بیرونی حاصل نمی شود، مانند لذتی که انسان از احسان و خدمت، یا از محبوبیت و احترام، و یا از موفقیت خود یا موفقیت فرزند خود می برد که نه به عضو خاص تعلق دارد و نه تحت تأثیر مستقیم یک عامل مادی خارجی است .

لذات معنوی از لذات مادی، هم قوی تر است و هم دیرپاتر. لذت عبادت و پرستش خدا برای مردم عارف حق پرست از این گونه لذات است. عابدان عارف که عبادتشان توأم با حضور و خضوع و استغراق است بالاترین لذت ها را از عبادت می بردند. در زبان دین از «طعم ایمان» و «حلاوت ایمان» یاد شده است. ایمان حلاوتی دارد فوق همه حلاوت ها. لذت معنوی آنگاه مضاعف می شود که کارهایی از قبیل کسب علم، احسان، خدمت، موفقیت و پیروزی، از حسن دینی ناشی گردد و برای خدا انجام شود و در قلمرو «عبادت» قرار گیرد .

آثار و فواید اعتقاد به قضا و قدر الهی

گفتیم عوامل مؤثر در کار جهان که مجموعاً علل و اسباب جهان را تشکیل می دهند و مظاهر قضا و قدر به شمار می روند، منحصر به امور مادی نمی باشند؛ یک سلسله امور معنوی نیز وجود دارند که جزء عوامل مؤثر جهان اند و قهراً در تغییر و تبدیل سرنوشت مؤثرند. مطابق این نظر، یک سلسله حساب های غیر مادی نیز جزء حساب عالم است. مثلاً حمایت از حق و عدالت یک حساب معنوی دارد ماورای حساب های مادی و محسوس. جهان به حق و عدالت برپاست و به حمایت کسانی که به حمایت حق و عدالت برمی خیزند، برمی خیزد و اجر و پاداش آن ها را ضایع نمی کند :

إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُبَيِّنْ أَعْدَابَكُمْ (1) .

اگر به یاری حقیقت برخیزید، حقیقت به یاری شما برمی خیزد .

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ (2) .

خداوند مدافع اهل ایمان است و خیانتکاران کافر نعمت را دوست نمی دارد .

وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (3) .

خداوند یاری می کند آن کس را که او را یاری کند. خداوند نیرومند و غالب است .

یکی از حساب های عالم، توکل و اعتماد به خداست. توکل یعنی انسان در پیمودن راه حق، چه از جنبه مثبت و چه از جنبه منفی، به خود تزلزل راه ندهد و مطمئن باشد که اگر در جریان زندگی هدف صحیح و خداپسند خود را در نظر بگیرد نه منافع شخصی را، اگر فعالیت خود را متوجه انجام وظیفه کند نه متوجه خود، کار خود را به خدا بازگذارد، خداوند او را تحت حمایت خود قرار می دهد .

این ها و امثال این ها یک سلسله حساب های مخصوصی است که فقط در جهان بینی الهی موجود است و از نظر جهان بینی الهی جزء عوامل علی و معلولی و مظاهر

قضا و قدر است. بنابراین، اعتقاد درست به قضا و قدر الهی، یک نفر با ایمان را در عمل و فعالیت صحیح، مطمئن تر و به نتیجه کار امیدوارتر می کند. زیرا از نظر مادی، سنن تشریحی یعنی مقرراتی که خوب است و باید بشر به آن ها عمل کند، حساب مخصوصی در میان سنن تکوینی ندارد؛ حق و باطل، درست و نادرست، عدالت و ستم، یک جور حساب دارند؛ جهان نسبت به طرفداران هر یک از این ها بی طرف است. اما از نظر الهی جهان نسبت به این امور بی طرف نیست؛ طرفدار اهل حقّ درستی و عدالت است. معتقد به تقدیر الهی، به حکمت و رحمت و عدالت الهی نیز معتقد است. معتقد است اگر کسی رضای خدا را تحصیل کند، یعنی از سنت تشریحی الهی پیروی کند که در کتب آن ها محفوظ خواهد ماند. این گونه اعتقاد به تقدیر و تدبیر الهی که نتیجه اش توکل و اعتماد به خداست، ترس از مرگ و نابودی و همچنین ترس از فقر و بی چیزی را از میان می برد و بزرگترین نقطه ضعف آدمی را که ترس از نیستی یا هستی شقاوت آلود است، اصلاح می کند .

اعتقاد به وجود این گونه حساب ها در کار عالم بود که مسلمانان صدر اسلام را آن اندازه فعال و کوشا و شجاع و دلیر بار آورد که در جهان مانند ندارد. قرآن کریم وصف الحال آن ها را این طور ذکر می کند :

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدِ جَمَعُوا لَكُمْ فَأَخْشَوْهُمْ فَرَّادَهُمْ إِيْمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ . فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضَّلَ لَمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (1) .

آنان که مردم به آن ها گفتند جمعیتی انبوه برای نابودی شما گرد آمده اند، پس بترسید از آن ها، اما این تهدید جز بر ایمان آن ها نیفزود و گفتند حمایت خدا ما را بس است و او خوب کارگزاری است، پس باز گشتند با نعمتی از خداوند و تفضلی از جانب او در حالی که هیچ گونه بدی به آن ها نرسیده بود و تنها خشنودی خدا را در نظر گرفتند و پی جویی کردند. خداوند صاحب تفضلی بزرگ است .

با این بیان امتیاز کامل اعتقاد به قضا و قدر الهی طبق تعلیمات قرآن مجید از اعتقاد به سرنوشت و قضا و قدر مادی که یک نفر متریالیست طبق نظام علت و معلول مادی دارای آن است، کاملاً روشن است .

شفاعت از آن خدا است

فرق اساسی شفاعت واقعی و حقیقی با شفاعت باطل و نادرست در این است که شفاعت واقعی از خدا شروع می شود و به گناهکار ختم می گردد، و در شفاعت باطل عکس آن فرض شده است .

در شفاعت حقیقی، مشفوعٌ عنده، یعنی خداوند، برانگیزاننده وسیله یعنی شفیع است؛ و در شفاعت باطل، مشفوع له، یعنی گناهکار، برانگیزاننده او است. در شفاعت های باطل که نمونه آن در دنیا وجود دارد، شفیع، صفت وسیله بودن را از ناحیه مجرم کسب کرده است، زیرا او است که وسیله را برانگیخته و به شفاعت وادار کرده است، او است که وسیله را وسیله قراردادده است. ولی در شفاعت های حق که نسبت دادن آن به انبیاء و اولیاء و مقربان درگاه الهی صحیح است، وسیله بودن شفیع از ناحیه خداست، خداست که وسیله را وسیله قرار داده است. به عبارت دیگر: در شفاعت غلط، شفیع تحت تأثیر مشفوعٌ له (گناهکار) قرار می گیرد و مشفوعٌ عنده (صاحب قدرت) تحت تأثیر شفیع قرار می گیرد، ولی در شفاعت صحیح برعکس است؛ مشفوعٌ عنده (صاحب قدرت = خدا) علت مؤثر در شفیع اوست، و شفیع تحت تأثیر او، و به خواست او در گناهکار مؤثر واقع می شود. سلسله جنبان رحمت، در نوع غلط شفاعت، گناهکار است و در نوع صحیح آن، مشفوعٌ عنده (خدا) است .

قرآن کریم در این باره تعبیری فوق العاده جالب و عجیب دارد که می فرماید :

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً

بگو شفاعت، تمامی مخصوص خداست .

این آیه در کمال صراحت، شفاعت و وساطت را تأیید می کند و در کمال صراحت همه شفاعت ها را از خدا و متعلق به خدا می داند؛ زیرا خداست که شفیع را، شفیع قرار می دهد. این آیه ممکن است تنها ناظر به شفاعتی باشد که در قیامت صورت می گیرد و به اصطلاح مربوط به «قوس صعودی» باشد، ممکن هم هست که شامل مطلق واسطه ها و وساطت های رحمت باشد، یعنی شامل «قوس نزولی» هم باشد؛ به عبارت دیگر ممکن است شامل تمام نظام سببی و مسببی جهان باشد؛ به هر حال از آن جهت که به شفاعت اخروی مربوط است، به این معنی است که مجرم بدون خواست خدا قدرت شفیع برانگیختن ندارد و شفیع بدون اذن او قدرت دم زدن ندارد .

برهان این مطلب از لحاظ عقلی این است که در فلسفه الهی ثابت شده است که «واجب الوجود بالذات واجب من جمیع الجهات و الحیثیات است»، یعنی همان طوری که واجب الوجود در ذات خود، معلول غیر نیست، در صفات و افعال خود نیز امکان ندارد که تحت تأثیر علتی قرار گیرد؛ او مؤثر محض است و از هیچ چیزی انفعال و تأثیر پیدا نمی کند .

رابطه علم و ایمان

متأسفانه در جهان مسیحیت به واسطه برخی قسمت های تحریفی عهد عتیق (تورات) اندیشه ای در اذهان رسوخ یافته است که هم برای علم گران تمام شده و هم برای ایمان. آن اندیشه، اندیشه تضاد علم و ایمان است. ریشه اصلی این اندیشه همان است که در عهد عتیق «سفر پیدایش» آمده است .

در باب دوم، آیه ۱۶ و ۱۷ «سفر پیدایش» در باره آدم و بهشت و شجره ممنوعه چنین آمده است :

خداوند آدم را امر فرموده، گفت: از همه درختان باغ بی ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد .

در آیات ۱-۸ از باب سوم می گوید :

و ما از همه حیوانات صحرا که خدا ساخته بود هوشیارتر بود و به زن (حوّا) گفت : آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟ * زن به ما گفت: از میوه درختان باغ می خوریم * لکن از میوه درختی که در وسط باغ است خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس نکنید، مبدا بمیرید * ما به زن گفت: هر آینه نخواهید مرد * بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود * و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکو است و به نظر خوشنما و درختی دلپذیر و دانش افزا، پس، از میوه اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد * آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند پس برگهای انجیر دوخته، سترها برای خویشتن ساختند * .

در آیه ۲۳ از همین باب می گوید :

و خداوند خدا گفت: همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده . اینک مبدا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا به ابد زنده ماند .

طبق این برداشت از انسان و خدا و آگاهی و عصیان، امر خدا (دین) این است که انسان عارف نیک و بد نگردد و آگاه نشود؛ شجره ممنوعه، شجره آگاهی است، انسان با عصیان و تمرد امر خدا (با سرپیچی از تعلیمات شرایع و پیامبران) به آگاهی و معرفت می رسد و به همین دلیل از بهشت خدا رانده می شود. بر اساس این برداشت، همه وسوسه ها، وسوسه آگاهی است؛ پس شیطان وسوسه گر، همان عقل است .

برای ما مسلمانان که از قرآن آموخته ایم خداوند همه اسماء (حقایق) را به آدم آموخت و آنگاه فرشتگان را امر فرمود که آدم را سجده کنند، و شیطان از آن جهت رانده در گاه شد که بر خلیفه الله آگاه

به حقایق سجده نکرد؛ و سنت به ما آموخته است که شجره ممنوعه طمع، حرص و چیزی از این مقوله بود - یعنی چیزی که به حیوانیت آدم مربوط می شد نه به انسانیت او - و شیطان وسوسه گر همواره بر ضد عقل و مطابق هوای نفس حیوانی وسوسه می کند و آنچه در وجود انسان مظهر شیطان است نفس اماره است نه عقل آدمی، آری، برای ما که چنین آموخته ایم، آنچه در «سفر پیدایش» می بینیم سخت شگفت آور است .

همین برداشت است که تاریخ تمدن اروپا را در هزار و پانصد سال اخیر به عصر ایمان و عصر علم تقسیم می کند و ایمان را در مقابل یکدیگر قرار می دهد. در صورتی که تاریخ تمدن اسلامی تقسیم می شود به عصر شکوفایی که عصر علم و ایمان است، و عصر انحطاط که علم و ایمان توأماً انحطاط یافته اند. ما مسلمانان باید خود را از این برداشت غلط که خسارت های جبران ناپذیر بر علم و بر ایمان و بر انسانیت وارد کرد برکنار بداریم و کورکورانه تضاد علم و ایمان را امری مسلم تلقی نکنیم .

در رابطه علم و ایمان از دو ناحیه می توان سخن گفت: یکی اینکه آیا تفسیر و برداشتی که ایمان زا و آرمان خیز باشد و در عین حال مورد تأیید منطق باشد وجود دارد، یا تمام تفکراتی که علم و فلسفه به ما می دهد همه بر ضد ایمان ها و دل بستگی ها و امیدها و خوشبینی هاست [در این باره بعداً گفتگو خواهیم کرد .

ناحیه دیگر، ناحیه تأثیرات علم از یک طرف، و ایمان از طرف دیگر بر روی انسان است. آیا علم به چیزی می خواند و ایمان به چیز دیگری ضد آن؟ یا علم و ایمان متمم و مکمل یکدیگرند، علم نیمی از ما را می سازد و ایمان نیمی دیگر را هماهنگ با آن؟ پس بینیم علم به ما چه می دهد و ایمان چه؟

علم به ما روشنایی و توانایی می بخشد و ایمان عشق و امید و گرمی؛ علم ابزار می سازد و ایمان مقصد؛ علم سرعت می دهد و ایمان جهت؛ علم توانستن است و ایمان خوب خواستن؛ علم می نمایاند که چه هست و ایمان الهام می بخشد که چه باید کرد؛ علم انقلاب برون است و ایمان انقلاب درون؛ علم جهان را جهان آدمی می کند و ایمان روان را روان آدمیت می سازد؛ علم وجود انسان را به صورت افقی گسترش می دهد و ایمان به شکل عمودی بالا می برد؛ علم طبیعت ساز است و ایمان انسان ساز. هم علم به انسان نیرو می دهد، هم ایمان؛ اما علم نیروی منفصل می دهد و ایمان نیروی متصل. علم زیبایی است و ایمان هم زیبایی است. علم زیبایی عقل است و ایمان زیبایی روح؛ علم زیبایی اندیشه است و ایمان زیبایی احساس. هم علم به انسان امنیت می بخشد و هم ایمان. علم امنیت برونی می دهد و

ایمان امنیت درونی. علم در مقابل هجوم بیماری ها، سیل ها، زلزله ها، طوفان ها ایمنی می دهد و ایمان در مقابل اضطراب ها، تنهایی ها، احساس بی پناهی ها، پوچ انگاری ها. علم جهان را با انسان سازگار می کند و ایمان انسان را با خودش .

« ویل دورانت» نویسنده معروف تاریخ تمدن با اینکه غیرمذهبی است می گوید :

اختلاف دنیای قدیم با دنیای ماشینی جدید فقط در وسائل است نه در مقاصد... چه خواهید گفت اگر همه پیشرفت های ما تنها اصلاح روش ها و وسائل باشد نه بهبود غایات و مقاصد؟

هم او می گوید :

ثروت خستگی آور است، عقل و حکمت نور ضعیف سردی است، اما عشق است که با داداری خارج از حدود بیان، دل ها را گرم می کند

امروز غالباً دریافته اند که سیانتیسم (علم گرایی محض) و تربیت علمی خالص، از ساختن انسان تمام ناتوان است؛ تربیت علمی خالص، نیمه انسان می سازد نه انسان تمام؛ محصول این تربیت، ماده خام انسان است نه انسان ساخته شده؛ انسان توانا و قدرتمند می سازد نه انسان با فضیلت؛ انسان تک ساحتی می سازد نه انسان چند ساحتی .

امروز همه دریافته اند که عصر علم محض به پایان رسیده است و یک خلأ آرمانی جامعه ها را تهدید می کند. برخی می خواهند این خلأ را با فلسفه محض پر کنند؛ بعضی دست به دامن ادبیات و هنر و علوم انسانی شده اند. در کشور ما نیز کم و بیش پیشنهاد فرهنگ انسان گرا و مخصوصاً ادبیات عرفانی از قبیل ادبیات مولوی و سعدی و حافظ برای پر کردن این خلأ معنوی و آرمانی مطرح است، غافل از اینکه این ادبیات روح و جاذبه خود را از مذهب گرفته است. روح انسان گرایی این ادبیات همان روح مذهبی اسلامی است، وگرنه چرا برخی ادبیات نوین امروزی با همه تظاهر به انسان گرایی این همه سرد و بی روح و بی جاذبه است؟! محتوای انسانی ادبیات عرفانی ما ناشی از نوعی تفکر در باره جهان و انسان است که همان تفکر اسلامی است. اگر روح اسلامی را از این شاهکارهای ادبی بگیریم تفاله ای و اندام مرده ای بیش باقی نمی ماند .

نقش ایمان در بهبود روابط اجتماعی

انسان مانند برخی از جانداران دیگر، اجتماعی آفریده شده است. زندگی سالم اجتماعی آن است که افراد قوانین و حدود و حقوق یکدیگر را محترم شمارند، عدالت را امری مقدس به حساب آورند، به یکدیگر مهر بورزند، هر یک برای دیگری آن را دوست بدارد که برای خود دوست می دارد و آن را نپسندد که برای خویش نمی پسندد، به یکدیگر اعتماد و اطمینان داشته باشند، ضامن اعتماد متقابل آن ها کیفیات روحی آن ها باشد، هر فردی خود را متعهد و مسؤول اجتماع خویش بشمارد، در سری ترین نهانخانه ها همان تقوا و عفاف از آن ها بروز کند که در ملاء عام، در نهایت بی طمعی به یکدیگر نیکی کنند، در مقابل ظلم

و ستم بپا خیزند و به ستمگر و فسادگر مجال ستمگری و افساد ندهند، ارزش های اخلاقی را محترم بشمارند، با یکدیگر مانند اعضای یک پیکر متحد و متفق بوده باشند .

آن چیزی که بیش از هر چیز حق را محترم، عدالت را مقدس، دل ها را به یکدیگر مهربان و اعتماد متقابل را میان افراد برقرار می سازد، تقوا و عفاف را تا عمق وجدان آدمی نفوذ می دهد، به ارزش های

اخلاقی اعتبار می بخشد، شجاعت مقابله با ستم ایجاد می کند و همه افراد را مانند اعضای یک پیکر به هم پیوند می دهد و متحد می کند، ایمان مذهبی است .

تجلیات انسانی انسان ها که مانند ستارگان در آسمان تاریخ پرحادثه انسانی می درخشد، همان هایی است که از احساسهای مذهبی سرچشمه گرفته است .